



هنر

گفت‌وگو با فرهاد فروتیان کارتون‌بست ایرانی
. . .
کبریت‌های بی خطر
. . .
گفت‌وگو با محمد چرم شیر
. . .
غریب‌پور با قصه تلخ طلا

گفت‌وگو با فرهاد فروتیان کارتون‌بست ایرانی

کبریت‌های بی خطر

گفت‌وگو با محمد چرم شیر

غریب‌پور با قصه تلخ طلا



سینما و ادبیات

گفت‌وگو با مینو فرشچی
. . .
نگاهی به فیلم جلیقه
. . .
گفت‌وگو با هوشیار انصاری فر
. . .
زیر سایه بانو

گفت‌وگو با مینو فرشچی

نگاهی به فیلم جلیقه

گفت‌وگو با هوشیار انصاری فر

زیر سایه بانو

فرهنگ و هنر

اندیشه و تاریخ

غریبه‌ای آشنا در فلسفه تحلیلی
. . .
کارکرد یک مکان
. . .
پایان تابعت ایران
. . .
آموزش و پرورش نزد ایرانیان یهودی

غریبه‌ای آشنا در فلسفه تحلیلی

کارکرد یک مکان

پایان تابعت ایران

آموزش و پرورش نزد ایرانیان یهودی



مشروطه

جنگ جهانی، مرگ غریبانه ستارخان
. . .
روحانیون و انقلاب مشروطه

جنگ جهانی، مرگ غریبانه ستارخان

روحانیون و انقلاب مشروطه

نگاه

عشق، همچنان غایب است

فریدون صدیقی*

متاسفم، به عنوان یک روزنامه‌نگار پرسابقه و مدرس روزنامه‌نگاری باید بگویم حق با کسانی است که روزنامه نمی‌خوانند!

■ چرا؟

پاسخ روشن است. وقتی روزنامه‌ها نتوانند تولید خبر، گزارش ویژه و مقالات و نوشته‌های درخور تأمل و تفکر تولید کنند چرا باید خوانده شوند، مگر نه اینکه آنچه را که به عنوان خبر ارائه می‌کنند۸، ۱۰، ۱۲ و ۱۵ ساعت پیش رادیو و تلویزیون عنوان کرده‌اند. نگویید شیوه و ظرف محتوایی روزنامه با رادیو و تلویزیون فرق دارد. این تفاوت در شرایطی که ما تولید و توزیع روزنامه می‌کنیم خیلی مهم نیست، با زیاد مهم نیست. نگویید به هر حال روزنامه‌ها جزئی نگزند و رادیو و تلویزیون نیست. با این تفاوت آشنا هستم اما با وضعی که روزنامه‌های ما دارند، این تفاوت خیلی مهم و جدی نیست.

■ پس چرا عده‌ای روزنامه می‌خوانند؟

این عده در قبال کثرت بی شمار دانشگاهیان و دانشجویان و فارغ‌التحصیلان دانشگاهی و باسوادان جامعه بسیار ناچیز است. بیش از ۷۰ روزنامه با تیراژ حادکثری یک و نیم میلیون نسخه و جمعیت ۷۰ میلیونی که ۳۰ میلیون آنها جوان هستند بسیار ناچیز و غم‌انگیز است. واقعیت این است که بخشی از تیراژ مطبوعات ما را هفته‌نامه‌ها و دوهفته‌نامه‌های در طیف خانواده، ورزش و سینما، روانشناسی و... می‌سازند. مجله‌خوان‌هایی که دنبال سرگرمی محض برای پاسخگویی به ناچیزترین نیازهای آنی خود هستند جمعی روزنامه می‌خوانند، چون خریدن و تورق روزنامه و نه لزوماً خواندن آن برایشان تبدیل به عادت شده است. جمعی دیگر دنبال پاسخگویی به حداقلی‌ترین نیازها و نگرانی‌های نیازهایشان هستند. یا اینکه قصد فروش اتومبیل و یا سکه‌شان را دارند یا یخچال و کمد و تلفن همراهشان را و یا می‌خواهند از سر کنجکاوی بداندند قیمت‌ها چه وضعی دارند؟ متاسفم تا حدود زیادی باید به کسانی که روزنامه نمی‌خوانند حق بدهم.

■ چرا؟

چون عاشقی یادشان رفته است؛ چون گرسنه هستند. راست گفته‌اند کسی که برای پر کردن شکم صبح یا از خانه بیرون می‌گزارد، مغز را گرسنه نگه می‌دارد. هر افزوده‌ای به این مفهوم غریزور به نظر می‌رسد. آنکه از صبح تا پاسی از شب دنبال لقمه‌ای نان می‌دود و گاه به آن هم نمی‌رسد مدت‌ها است عاشقی را فراموش کرده است. وقتی معلم دو مرتبه باید کار کند، وقتی کارمند و وقتی کارگر مجبور به کار اضافی هستند تن را خسته و ذهن را به محاق فراموشی، خستگی و خواب می‌برند، انتظار روزنامه‌خوانی از آنان روا نیست. توصیه‌معلمی که بعد از درس، مسافرفکشی می‌کند به دانش آموزان برای مطالعه غیردرسی و روزنامه‌خوانی یک شوخی تلخ است. چون نه معلم روزنامه و کتاب به منزل می‌برد و نه پدر بچه‌ها.

■ پس روزنامه‌نگاران توقع بیجا از مردم دارند که چرا روزنامه نمی‌خوانند؟

همین طور است!

خود روزنامه‌نگاران هم روزنامه‌ای را که خود تولید می‌کنند نمی‌خوانند، چون فرصت خواندن ندارند. چون در چند روزنامه و مجله باید قلم بزنند تا به حداقل‌های گذران زندگی پاسخ دهند و غم‌انگیز آنجا است که بیشتر روزنامه‌نگاران به جز معدودی که در حوزه اندیشه و یا ادب و هنر کار می‌کنند البته نه همه آنها– بقیه خود کتابخوان هم نیستند. کتاب نمی‌خوانند و به همین دلیل دامنه معرفتی محدود و دامنه واژگانی ناچیزی دارند. چرا؟ چون عاشقی یادشان رفته است. این البته هم مشکل عدم تولید روزنامه‌هایی با مخاطبان انبوه نیست. مشکلات دیگری هم هست. اما آنچه را که گفتیم درد مشترک روزنامه‌نویس‌ها و روزنامه‌خوان‌ها است. در جاده یک‌طرفه و خاکی تنها کسانی می‌توانند پیش بروند که توان و حوصله دست‌اندازه‌ای بی‌راه و غبار و خستگی جاده‌ناهموار را دارند. در شرایطی که روزنامه‌نگاران با انبوهی از مشکلات روبه‌رو هستند مثلاً امنیت شغلی که اصلی‌ترین و مهمترین آن است و همین دغدغه امروز و فردای او را در تعلیق نگه می‌دارد گله‌مندی از مردم که چرا روزنامه نمی‌خوانند روا نیست. چرا؟ چون مگر روزنامه‌ها پاسخ به نیازهای آنان می‌دهند. من می‌گویم نه. چون آنچه را که ارائه می‌دهند بسیار ناچیز و کم‌مقدار است. با این همه از برپایی نمایشگاه مطبوعات خرسندم. از انتشار هر روزنامه، هفته‌نامه و ماهنامه‌ای خرسندم چون تولید کار می‌کنند، چون با همین مقدرات هم تا حدودی اطلاع‌رسانی می‌کنند. تا حدودی دانش افزایی می‌کنند و تا حدودی تولید سرگرمی می‌کنند گرچه عشق همچنان غایب است.

*** مدرس روزنامه‌نگاری**

■

معیارهای انتخاب غرfe برتر در نمایشگاه مطبوعات اعلام شد

خبرگزاری فارس ـ معیارهای انتخاب غرfe برتر در نمایشگاه مطبوعات توسط ستاد خبری نمایشگاه مطبوعات اعلام شد. میزان پوشش اخبار نمایشگاه در نشریات، غرfe آرای، پاسخگویی به مراجعین، مدیران، مسئول و مسئولان تحریریه، برگزاری و شرکت در برنامه‌های جنبی، ارائه روش‌های خلاق برای جذب بازدیدکنندگان، همکاری با ستاد برگزارر نمایشگاه، نظم و انضباط از نظر حضور به موقع، میزان حضور و استقبال بازدیدکنندگان از غرfe و نهایتاً نتایج حاصل از نظرسنجی از شاخصه‌های انتخاب غرfe برتر است. گفتنی است ازبانی این معیارها، در سطح مقطع زمانی (ابتدا، اواسط و اواخر نمایشگاه) طی برگزاری توسط کمیته انتخاب صورت می‌گیرد.

شاید ما به‌طور سالانه شاهد ۴ یا ۵ رویداد ثابت و عمده فرهنگی در کشورمان باشیم– بر اساس عادت همیشگی مان، هر دوره را هم باشکوه‌تر از دوره قبل ارزیابی کنیم، اما آیا این داوری‌ها تکیه بر بررسی‌های آماری دارد یا خیر؛ هدف این مجال نیست که کار محققان است.

یکی از این رویدادهای ثابت که توجه بیش قابل توجهی از مردم را حول محور خود جلب می‌کند «نمایشگاه بین‌المللی کتاب» و به موازات آن «نمایشگاه مطبوعات» است، که هرچند همه‌ساله در نیمه ماه دوم شمسی برگزار می‌شود اما بدیهی است که برگزارکنندگان آن برای اطلاع‌رسانی دقیق و جذب مخاطب، از اقلام تبلیغاتی مختلفی نظیر تیزرهای تلویزیونی، آگهی‌های مطبوعاتی، پوسترها و موارد دیگر بهره‌گیرند. اینکه در این اطلاع‌رسانی «کیفیت» اقلام ارائه شده، دغدغه ثانوی برگزارکنندگانش بوده، یا صرفاً انتقال پیام با هر لحن و قیافه‌ای مدنظر قرار گرفته، دست‌کم حافظه نگارنده، یاری نمی‌دهد که نمونه برجسته، اثرگذار و بدیعی در چند دوره اخیر «نمایشگاه مطبوعات» خلق شده باشد.

با تعریف کلاسیکی از «دیوارکوب» که در فرهنگ آلمانی‌ها «پلاکات» و در زبان فرانسوی‌ها «آفیش» و به بیان آمریکایی‌ها «پوستر» نامیده می‌شود، پوستر سیزدهمین نمایشگاه مطبوعات را به نه قصد نقد طرح یا نهادی خاص، که بررسی مختصر یک اثر با دو وجه سفارش‌دهنده و خالق آن مرور می‌کنیم.

در تعریف کلی «هر نوع تصویری و یا نوشته نسبتاً بزرگ که به منظور تبلیغ و یا آگاه‌اندیدن عموم از امری خاص و مشخص بر در و دیوار نصب شود» پوستر نامیده می‌شود. در نخستین دیوارکوب‌های چاپ سنگی اروپایی، از عنصر «تصویر» تنها در حد اندازه‌حاشیه‌ای تزیینی استفاده می‌شد که صرفاً متن در داخل آن چیده می‌شد. علاوه بر آن، احتیاجی نبود که طرح دیوارکوب، برای جذب بیننده زحمتی به خود‌بدهد، چرا که هرچه بر دیوار نصب می‌شد توجه همگان را برمی‌انگیخت. اما در گذر تاریخ با رشد سلیقه و توقع بصری عموم، مقوله «جذب مخاطب» و «انتقال پیام» ژرفنده‌ای جدیدی را از طرح پوستر طلبد، تا آنجا که امروز نمونه‌هایی را شاهدیم که متن اصلی آن در کوچک‌ترین فونت ممکن در دل یک تمپلات رنگی کار می‌شود.

■ ■ ■

اما آنچه با عنوان پوستر سیزدهمین «نمایشگاه مطبوعات» منتشر شده است بیشتر به چیدمان عناصر مختلف تصویری و نوشتاری می‌ماند تا مدیران آن. پیام پوستر، اطلاع‌رسانی برای بازدید از نمایشگاه مطبوعات داخلی است. طرح پوستر برای بیان تصویری این پیام از آلمان «امداد» بهره‌برده است؛ آلمانی که بارها در پوستر نمایشگاه‌های طراحی پوست انداخته و به عنصری پیش‌افزاده و کلیش‌های تبدیل شده است. هرچند از «امداد» برای القای حرفه مذکور می‌بود. ولی نکته اینجاست که این پوستر تهی از هرگونه اتود ذهنی و تصویری، برای کشف و ثبت هزاران عنصری است که با روزنامه‌نگاری امروزی مرتبط است.

شاید دم‌دست‌ترین نمونه‌ای که بتوان– نه به عنوان نمونه‌ای که استفاده از بخشی از روزنامه در قالب و ترکیب‌بندی نسبتاً منطقی– مثال زد پوستر «جشنواره مطبوعات شهری» است که مخاطب را مستقیماً به مفهوم اصلی خود رهنمون می‌ساخت. یا پیشترها پوستر موقفی که «قباد شیوا» برای همین «نمایشگاه مطبوعات» طراحی کرده بود که در نهایت سلیقه و به دور از هرگونه گرافه‌گویی، فرآیند تهیه خبر و گزارش را– از رخداد حادثه تا انتشار آن– در شبکه‌های متعدد به صورت تصاویر آنالیز شده ثبت کرده بود.

اگر یکی از اهداف انتشار پوستر را «انتقال پیام» بدانیم بنابراین نمی‌توانیم در خلق آن «قصه جهل» بیافیم، کاری که برخی متولیان فرهنگی، عاشق سینه‌چاک آن هستند؛ بر فرض، برای طراحی یک آرم، طرح را آنچنان درگیرر آلمان‌های مختلفی چون پرچم ایران، کوه الوند، اسلامی بودن، و موارد خرد و کلان دیگری می‌کنند که از اصل ماجرا بازمی‌ماند و آنچه سرآخَر باقی می‌ماند «آش شله‌قلمکاری» است که به خورد جامعه داده می‌شود. رواج این تفکر بی‌ربط که «این اثر کلی حرف و حدیث در خود نهفته دارد!» باعث شده است که از اثر گرافیکی توقع بی‌جا و چندکاره ایجاد شود. در حالی که یک اثر گرافیکی قرار است یک مفهوم و پیام کلی را منتقل نماید؛ نه یک کلام بیشتر و نه یک کلام کمتر. مخاطب هم حوصله‌ای بیش از این ندارد. نکته دیگری که در این پوستر قابل تأمل و بحث است انبوهی از حروف فارسی است که از داخل این مداد سرریز شده است. اگر فرض کنیم قصد طرح از اضافه کردن آن حروف، تراوشت ذهنی روزنامه‌نگار و نیز انتشار اطلاعات

مناقصه‌های هنری و پسندهای نخ نما

حسن کریم‌زاده

بوده است و اگر به شعار اصلی پوستر استناد کنیم، بنابراین به صراحت می‌توان گفت برای نمایش چنین تفکری دچار اشتباه فاحشی شده است. جسمی را تصور کنید که دارای مدخل و مخرج– نه به معنای اصلی کلمه– است، مطمئناً آنچه را که از قسمت فوقانی آن بیرون بتراود با تراوشت قسمت تحتانی آن یکی نخواهید دانست. از نظر قواعد بصری نیز حرکت عمودی رو به بالا تعالی و رشد را تداعی می‌کند و بالعکس حرکت رو به پایین افول و سقوط را. حال مدادی را تصور کنید که در پایینی آن باز شده– که به زعم من در فیگور خالی کردن یک زیاله‌دانی است– و یک مشت حروف تخلیه می‌شود، با چه قصد و غرضی؟ خدا می‌داند. از طرف دیگر قرار دادن یک پرنده (وام گرفته‌شده از نقوش «گل و مرغ» کتاب آرای‌های کهن ایرانی) بر روی کلمه نمایشگاه، که به‌طور قطع برای رفع دغدغه‌هایزینه شدن پوستر، در اینجا حضور دارد و طبیعتاً نقش دیگری نمی‌تواند ایفا کند، از آن برداشت‌های نادرست و صوری و بحث اخصور است که در نوع خود جزء نخستین‌ها نیست. بنابراین به لحاظ طرح مکرر این بحث از طرف بزرگان این رشته، از کنار آن نمی‌گذریم اما به عنوان نمره منفی دیگر به این پوستر به آن اشاره می‌کنیم.

در بخش اجرایی پوستر نیز می‌توان به سه نکته کلی است. نوع طراحی «مداد» که مشابه آن را حتی در صفحه کلید فونت symbols برنامه word نیز می‌توان سراغ گرفت؛ استوانه‌ای که یک مخروط روی آن قرار گرفته و شکل ابتدایی یک مداد را ساخته است. از قلم کلی آن که بگذریم حضور مصنوعی رفلس‌های نور سبز که بدنه «لوله پلکی» را بیشتر تداعی می‌کند تا بدنه یک مداد، نکته‌ای است که شنابزدگی طرح را می‌رساند و بس.

دوم، کمپوزبسیون بی‌قاعده عناصر مختلف اعم از شعار پوستر، مداد، تیزر اصلی، مرغ و اطلاعات تکمیلی در جای‌جای پوستر که آن را از انسجام کافی و توالی صحیح انتقال پیام دور ساخته است. سوم، عدم فاصله‌گذاری ضابطه‌مند در بین کلمات و واژدگی‌ها بی‌آنکه هدف خاصی را دنبال و یا کمکی به تایپوگرافیکال شدن عنوان پوستر کنند، در آن اعمال شده‌اند. این آشفتگی نوشتاری همچنین در اطلاعات تکمیلی زمانی و مکانی پوستر نیز اتفاق افتاده است و تا غلط املائی نیز پیش رفته است. (Faire)

■ ■ ■

آیدین آغداشلو معتقد است «اگر توقع دیدن تصویر بهتری را داریم، هم صورت و هم آینه را باید اصلاح کرد. نمی‌شود تنها هرچند آینه‌دار را مقصر جلوه دهیم». این پوستر و مشابه‌های آن را باید زاییده این نگرش نادرست سفارش‌دهندگان عمدتاً دولتی– دانست که جسارت یک گام جلوتر از مرحله «عام‌پسند» را نداشته و در پی آن اجازه دخالت کوچکترین خلایقیت و پیشتازی را به طرح نداده است. تا زمانی که واگذاری سفارش‌های فرهنگی را نیز همچون خرید لوازم اداری فرض کرده و از روش مناقصه بهره‌برریم، نتیجه اینگونه مناقصه‌های فرهنگی و هنری، چیزی جز انتشار مواردی چون پوستر مذکور و از این دست اقلام فرهنگی نخواهد بود، که حتی امروزه در تابلوهای سوپر پرترتیب‌ها و تعمیرگاه‌های اتومبیل نیز کمتر سراغ داریم؛ چرا که انگار بخش صنعت به «قابلیت» و اهمیت «کیفیت» در گرافیک بیشتر تکی برده است تا بخش فرهنگ.

آیا دسترسی به طراحان حرفه‌ای و کاردان این رشته (که دارای اسم و رسم و انجمن و تشکیلات هستند) چنان دشوار است که متولیان فرهنگی جامعه به این سادگی از کنار توان و پتانسیل بخش گرافیک ایران گذشته و تن به هر آشفتگی بصری می‌دهند؟ و در پی آن سلیقه‌دبداری مردم را به نازل‌ترین و عقب‌افتاده‌ترین مراحل سوق می‌دهند؟ فراموش نکنیم– به قول کارترین زاسک^۱ (گرافیبست فرانسوی)– «طراح گرافیکی که چیزی ناخوانا، زشت و مبتذل درست می‌کند مانند راننده‌ای است که زیرسیگاری خود را در خیابان خالی می‌کند. هر دو محیط اجتماعی را آلوده می‌کنند.»^۲

پی‌نوشت‌ها:

۱– فرهنگ اصطلاحات و واژگان هنرهای تجسمی، نشرچکامه ۱۳۷۰

۲– پوسترهای فیلم، نشر راد ۱۳۷۱

۴– نشریه نشان، شماره دوم

اگر از یک آمریکایی پرسید که آلاسکا چگونه سرزمینی است، صفت «سرد» را برای غربی‌ترین نقطه ایالات متحده به کار می‌برد. اگر هم از یکی از حاضران نمایشگاه کتاب درباره حال و هوای نمایشگاه مطبوعات پرسید، او هم صفت «سرد» را به کار می‌برد. حال شاید پرسید آلاسکا چه ربطی به نمایشگاه مطبوعات دارد؟ اما عجیب است که این دو شباهت‌هایی به یکدیگر دارند. هر دو در غربی‌ترین، دورافتاده‌ترین و تقریباً پرت‌ترین مساحت جغرافیایی‌شان قرار دارند. آلاسکا در آمریکا و نمایشگاه مطبوعات در نمایشگاه کتاب. هر دو باعث بقا و دوام کشور خویشند. آلاسکا را اگرچه با یخ‌هایش می‌شناسند، اما با داشتن منابع وسیع نفتی تأمین‌کننده ۲۵ درصد از انرژی ایالات متحده است. مطبوعات نیز اگرچه این روزها بی‌رون و بی‌مخاطب هستند اما همواره راهنما و اطلاع‌رسان افکار عمومی بوده‌اند. مطبوعات که اکنون مثل تبعیدی‌های آمریکایی به گوشه‌ای پرت شده‌اند، همواره ضامن بقای کتاب‌ها و نویسندگانش بوده است.

■ **خوش‌شانس‌ها در سالن ۳۵**

با این تفصیلات نوشتن از نمایشگاه مطبوعات دشوار است. هرچند اسمال نسبت به سال‌های گذشته کمی از یخ‌های نمایشگاه کتاب آب شده و سالن ۳۵ برای اولین بار به رسانه‌ها و مطبوعات اختصاص یافته است. بخشی از رسانه‌های مکتوب، شامل خبرگزاری‌های دولتی و غیردولتی، مجلات خانوادگی و ورزشی و مجلات علمی در سالن ۳۵ قرار دارند. این سالن روبه‌روی سالن کتاب‌های کودکان است و سر راه بازدیدکنندگان نمایشگاه کتاب قرار دارد. رسانه‌هایی که در سالن ۳۵ قرار دارند، از اقبال خوبی برخوردارند، چرا که بازدیدکنندگان بیشتری نسبت به سال‌های گذشته از غرfe‌های آنان دیدن کرده‌اند. برخی از صاحبان نشریات شکایت دارند که به درستی توزیع ۳۵ هستند با بازدیدکنندگان بیشتر و برخی در سالن A1 بازدیدکنندگان کمتر. یک گردشگر خارجی با دوستان ایرانی‌اش به سالن۳۵ آمده است. از او می‌پرسم که نمایشگاه مطبوعات را چه طور دیده و در جواب می‌گوید: «همه چیز اینجا خوب است و من از دیدن این همه مجله و رسانه هیجان‌زده شده‌ام. دختر سنگاپوری برایش از همه چیز جالب‌تر روحانیونی است که در غرfe‌ها دیده‌ام. برخی از غرfe‌ها متعلق به رسانه‌های مذهبی و دینی است و روحانیون غرfe‌داری می‌کنند و دختر سنگاپوری فکر می‌کند که یک روحانی مطابق تصویر رسانه‌ای او حتماً باید حکمران باشد. درست نیست گردشگر سنگاپوری سه روحانی در غرfe انجمن دفاع از آزادی مطبوعات نماز می‌خوانند. در غرfe‌ای که هیچ کس نسبت تا از آزادی مطبوعات دفاع کند و رئیسش که یک روحانی آزاداندیش است به نام محسن کدیور. پس باید با این حساب غایب بزرگ سالن ۳۵ را این شکل غیردولتی دانست. سایر شکل‌ها فعاندو و غرfe‌هایشان دایر است. اما در سمت راست، غرfe‌ای به نام «میتاق با کوثر» قرار دارد که با یک پارچه‌نوشته زردرنگ تاج بازدیدکنندگان را به خود جلب کرده است. روی پارچه نوشته است: اولین مجله همسرایی در ایران، معرفی از ما، انتخاب از شما. چند دختر روبه‌روی غرfe ایستاده‌اند و ریزریز می‌خنند. غرfe تعطیل است و هیچ کس درون آن نیست. حتی مجله‌ای نیست که بازدیدکنندگان روش ابداعی معرفی شوهر یا همسر را بدانند. اما فقط دوروبر غرfe همسرایی شلوغ نیست. بازار مجلات خانوادگی گرم است. یک نشریه خانوادگی شماره تلفنی را درشت به در و دیوار زده و از بازدیدکنندگان می‌خواهد تا پیام کوتاه (SMS) بفرستند و چاپ‌شده‌اش را در شماره بعدی مجله ببینند. یکی می‌گوید چه‌اره خوبی برای پر کردن صفحاتشان گیر آورده‌اند و دخترکی تند و تند شماره را یادداشت می‌کند.

نشریات ورزشی هم از بازدیدکنندگان بی‌نصب نیستند. غرfe روزنامه پیروزی پر از قرمزی اما خالی است. نشریه ورزشی دیگری، روزنامه‌اش را ۵۰ تومان ارزان‌تر می‌فروشد. نشریه دیگری یک تلویزیون صفحه تخت در غرfe‌اش گذاشته و حرکات تکنیکی فوتبال را نمایش می‌دهد. غرfe‌دار به همه آنهایی که مجذوب حرکات فوتبالی شده‌اند، می‌گوید که سی‌دش‌ار دارد و می‌فروشد. البته این همه راه‌های کسب درآمد در نمایشگاه مطبوعات نیست. برخی از نشریات چهار پنج شماره از نشریه‌شان را درون یک کیسه گذاشته‌اند و نصف قیمت می‌فروشد. آنها برگشتی‌ها را خرمی نمی‌کنند. در نمایشگاه مطبوعات می‌شود با برگشتی‌ها حداقل سودی را به جیب زد. بازار خیرگزاری‌ها داغ است. آنها خیرنگاران‌شان را آورده‌اند، تا اگر بازنگر، کارشناس یا نویسنده‌ای را دیدند سریعاً شکارشان کنند و همان‌جا از او مصاحبه‌ای بگیرند. خیرگزاری میراث فرهنگی یک دوچین خبرنگار آورده و با صفحه ویژه مطبوعات (رکن چهارم) اخبار نمایشگاه را روی خط می‌فرستد. در و دیوار خیرگزاری‌ها پر از عکس است. آنها بیشتر از آنکه به خیرهایشان بنانزد، به عکس‌هایشان می‌نانزد. گروهی از رسانه‌ها داغدارند و عکس همکاران خود را به دیوار غرfe‌ها زده‌اند. هنوز خاطره سقوط هواپیمای C130 فراموش نشده است. شاید همین فراموش شدن ۲۵ پرشش را مفصل‌تر بررسی کرده است. ترجمه این ویژه‌نامه ساینس، موضوع سومین دانشنامه شرق بود. ارتزی هسته‌ای در ایران و جهان داستانی طولانی و هیجان‌انگیز دارد. مدت‌ها است که ایران نیز درصدد است تا به فناوری ارتزی هسته‌ای دست یابد. موضوع ارتزی هسته‌ای دستمایه چهارمین ویژه‌نامه علمی شرق بود که آنان ۸۴ در ۳۲ صفحه و با عنوان «دل‌هر ذره را که بشکافی... منتشر شد. این ویژه‌نامه در چهار فصل مبانی و کاربردها، مستند تاریخی و چهره‌ها و جنگ و صلح تنظیم شده بود و در آن مبانی نظری ارتزی هسته‌ای، اجزای اکتوهرای هسته‌ای، چرخه سوخت هسته‌ای، انواع بصب‌های هسته‌ای، پزشکی هسته‌ای، زیاله‌های هسته‌ای، تاریخ فیزیک هسته‌ای، نقش اینشتین در پرورنده هسته‌ای، نقش دانشمندان در تحولات سیاسی نظامی، پنجاهمین سالگرد بیانیه اینشتین– راسل از جمله موضوع‌های بحث شده در این شماره دانشنامه بود.

آذر ۸۴ نیز پنجمین ویژه‌نامه علمی شرق با عنوان برترین دانشمندان جهان در سال ۲۰۰۵ در ۱۶ صفحه منتشر شد که دستاوردهای برندگان نوبل در رشته‌های پزشکی، فیزیک، شیمی و اقتصاد را بررسی می‌کرد. گفت‌وگو با برندگان نوبل و تاریخچه جایزه نوبل از دیگر موضوع‌های این شماره دانشنامه بود. دانشنامه شماره ۶ شرق با نام «مادر همه سلول‌ها» با موضوع سلول‌های بنیادی و کلون‌سازی (شبهه‌سازی) در دی‌ماه ۱۳۸۴ ی چاپ رسید. در سال‌های اخیر با وجود پیشرفت‌های شگرفه‌ای در زمینه زیست‌شناسی سلولی و مولکولی رخ داده است، اما کشت استخراج و کشت سلول‌های بنیادی – سلول‌هایی که قابلیت تبدیل شدن به همه انواع سلول‌های دیگر بدن را دارند– به وجود آمده است. سلول‌های بنیادی بالقوه می‌توانند کاربردهای درمانی وسیعی در زمینه‌های مختلف پزشکی از پیوند اعضا گرفته تا درمان بیماری لا‌علاجی مثل پارکینسون را داشته باشند. از طرف دیگر استفاده از جنبه‌های انسانی برای استخراج سلول‌های بنیادی مسائل اخلاقی پیچیده‌ای را در برابر پژوهشگران قرار داده است. یکی از نتایج این پیشرفت‌ها در زمینه زیست‌شناسی مولکولی و سلولی امکان شبهه‌سازی جانوران بوده است، که گاه به‌گاه اخبار آن را شنیده‌ایم. بخشی از مقالات این ویژه‌نامه مروری است بر دانش پایه و کاربردهای بالینی که سلول‌های بنیادی می‌توانند داشته باشند. در بخش دیگر به مبحث کلون‌سازی جانوران پرداخته شده و گزارشی از فعالیت مربوط به آن در ایران نیز آورده شده است. همچنین به‌طور مختصر به مباحث حقوقی، فلسفی و اخلاقی که این پیشرفت‌ها برمی‌انگیزند اشاره شده است. دانشنامه شماره ۷ با نام «اعلم و خیال» به داستان‌های علمی– تخیلی اختصاص داشت. داستان‌های علمی– تخیلی به‌خصوص در یک صدسال اخیر با وجود پیشرفت‌های علمی و فنی حیرت‌انگیز بشر به زار کال ادبی عمده بدل شده‌اند و بسیاری از افراد از جمله خود دانشمندان در آن طبع آزمایی کرده‌اند. در این ویژه‌نامه داستان‌هایی از نسل‌های مختلف نویسندگان علمی– تخیلی ارائه شده است؛ از جمله از ژول ورن به عنوان یکی از بانیان این گونه ادبی، از ایزاک آسیموف و آرتور سی کلارک که استادان بزرگ داستان‌های علمی– تخیلی نامیده شده‌اند، از نویسندگانی مثل فیلیپ ک. دیک و اورسولا لوگرین که از داستان‌های علمی– تخیلی برای بیان دلمشغولی‌های اجتماعی و فلسفی خود به‌کار گرفته‌اند و بالاخره از نسل جوان‌تری که تازه به میدان آمده‌اند.

ماه به مناسبتی منتشر شده است، هر موضوع از دیدگاه‌های مختلف و گاه متضاد مورد بررسی قرار گرفته و سعی شده ضمن اینکه از یک‌سونگرى ادب برخوردارى جانجی با مسائل تا حد امکان پرهیز شده، نگاه جناح‌های مختلف فکرى و سیاسى در هر موضوع مورد توجه قرار گیرد. در تهیه این مجموعه اعتقاد بر این بوده است که خواننده از چنان توانایی و بلوغی برخوردار است که ضمن آشنایی با نگاه‌های متفاوت خود نظر به درست‌را انتخاب کند. در قالب این یادنامه‌ها خواننده به‌طور اجمال با تاریخ معاصر کشور و سیر اندیشه‌های تأثیرگذار در روند جامعه آشنا می‌شود. جناح‌های مختلف فکری نیز با محوریت موضوعات تاریخی مشخص به چالش آزاد با یکدیگر می‌پردازند و نوعی گفت‌وگوی سالم صورت می‌گیرد. پرویدن سال جاری دوازدهمین شماره یادنامه منتشر شد که به یادبود آیت‌الله بروجردی اختصاص داشت.



مشروطه

جنگ جهانی، مرگ غریبانه ستارخان
. . .
روحانیون و انقلاب مشروطه

جنگ جهانی، مرگ غریبانه ستارخان

روحانیون و انقلاب مشروطه

ویژه‌نامه

دانشنامه

گروه علم روزنامه شرق از ابتدای تشکیل در نظر داشت که به مناسبت‌های گوناگون ویژه‌نامه‌هایی را منتشر کند. اهمیت برخی موضوع‌ها و لزوم پرداختن گسترده‌تر و عمقی‌تر به آنها و کمبود فضا برای پرداختن به آنها در صفحه‌های عادی از مهمترین دلایل انتشار ویژه‌نامه در کنار صفحه علم روزنامه بود. گروه علم در راستای دستیابی به چنین هدفی در سال گذشته هفت ویژه‌نامه علمی را با نام «دانشنامه» به مناسبت‌های مختلف منتشر کرد. اولین ویژه‌نامه «مردی که زیاد می‌دانست» نام داشت که در مردادماه و در ۱۶ صفحه منتشر شد. این ویژه‌نامه به مناسبت سال جهانی فیزیک (سال ۲۰۰۵) به چاپ رسید و موضوع‌های متنوعی همچون زندگینامه، دستاوردهای اینشتین، آیا اینشتین درست می‌گفت، مقایسه اینشتین و داروین، کاربرد دستاوردهای اینشتین در قرن بیست و یکم و آزمون‌های تجربی برای تأیید نظریه را دربرداشت. شهریور ۸۴ ویژه‌نامه «پوز در خطر» در ۱۶ صفحه به چاپ رسید که به موضوع حفاظت از گونه در معرض خطر یوز می‌پرداخت. معرفی یوز، خطرهای تهدیدکننده یوز، اهمیت حفاظت و خطر انقراض، دشواری‌های تکثیر یوز از اسارت، وضعیت کنونی یوز ایرانی، یوز و یوزداری از جمله مهمترین موضوع‌هایی بود که در شماره دوم دانشنامه شهریور ۸۴ به‌همراه ۸۴ صفحه به چاپ رسید. مجله Science به مناسبت ۱۲۵ سال انتشار خود ۱۲۵ پرسش مهم علمی که دانشمندان پاسخ صحیح آن را نیافته و هنوز در جست‌وجوی پاسخ آنها هستند گردآورده و از بین آنها ۲۵ پرسش را مفصل‌تر بررسی کرده است. ترجمه این ویژه‌نامه ساینس، موضوع سومین دانشنامه شرق بود. ارتزی هسته‌ای در ایران و جهان داستانی طولانی و هیجان‌انگیز دارد. مدت‌ها است که ایران نیز درصدد است تا به فناوری ارتزی هسته‌ای دست یابد. موضوع ارتزی هسته‌ای دستمایه چهارمین ویژه‌نامه علمی شرق بود که آنان ۸۴ در ۳۲ صفحه و با عنوان «دل‌هر ذره را که بشکافی... منتشر شد. این ویژه‌نامه در چهار فصل مبانی و کاربردها، مستند تاریخی و چهره‌ها و جنگ و صلح تنظیم شده بود و در آن مبانی نظری ارتزی هسته‌ای، اجزای اکتوهرای هسته‌ای، چرخه سوخت هسته‌ای، انواع بصب‌های هسته‌ای، پزشکی هسته‌ای، زیاله‌های هسته‌ای، تاریخ فیزیک هسته‌ای، نقش اینشتین در پرورنده هسته‌ای، نقش دانشمندان در تحولات سیاسی نظامی، پنجاهمین سالگرد بیانیه اینشتین– راسل از جمله موضوع‌های بحث شده در این شماره دانشنامه بود.

آذر ۸۴ نیز پنجمین ویژه‌نامه علمی شرق با عنوان برترین دانشمندان جهان در سال ۲۰۰۵ در ۱۶ صفحه منتشر شد که دستاوردهای برندگان نوبل در رشته‌های پزشکی، فیزیک، شیمی و اقتصاد را بررسی می‌کرد. گفت‌وگو با برندگان نوبل و تاریخچه جایزه نوبل از دیگر موضوع‌های این شماره دانشنامه بود. دانشنامه شماره ۶ شرق با نام «مادر همه سلول‌ها» با موضوع سلول‌های بنیادی و کلون‌سازی (شبهه‌سازی) در دی‌ماه ۱۳۸۴ ی چاپ رسید. در سال‌های اخیر با وجود پیشرفت‌های شگرفه‌ای در زمینه زیست‌شناسی سلولی و مولکولی رخ داده است، اما کشت استخراج و کشت سلول‌های بنیادی – سلول‌هایی که قابلیت تبدیل شدن به همه انواع سلول‌های دیگر بدن را دارند– به وجود آمده است. سلول‌های بنیادی بالقوه می‌توانند کاربردهای درمانی وسیعی در زمینه‌های مختلف پزشکی از پیوند اعضا گرفته تا درمان بیماری لا‌علاجی مثل پارکینسون را داشته باشند. از طرف دیگر استفاده از جنبه‌های انسانی برای استخراج سلول‌های بنیادی مسائل اخلاقی پیچیده‌ای را در برابر پژوهشگران قرار داده است. یکی از نتایج این پیشرفت‌ها در زمینه زیست‌شناسی مولکولی و سلولی امکان شبهه‌سازی جانوران بوده است، که گاه به‌گاه اخبار آن را شنیده‌ایم. بخشی از مقالات این ویژه‌نامه مروری است بر دانش پایه و کاربردهای بالینی که سلول‌های بنیادی می‌توانند داشته باشند. در بخش دیگر به مبحث کلون‌سازی جانوران پرداخته شده و گزارشی از فعالیت مربوط به آن در ایران نیز آورده شده است. همچنین به‌طور مختصر به مباحث حقوقی، فلسفی و اخلاقی که این پیشرفت‌ها برمی‌انگیزند اشاره شده است. دانشنامه شماره ۷ با نام «اعلم و خیال» به داستان‌های علمی– تخیلی اختصاص داشت. داستان‌های علمی– تخیلی به‌خصوص در یک صدسال اخیر با وجود پیشرفت‌های علمی و فنی حیرت‌انگیز بشر به زار کال ادبی عمده بدل شده‌اند و بسیاری از افراد از جمله خود دانشمندان در آن طبع آزمایی کرده‌اند. در این ویژه‌نامه داستان‌هایی از نسل‌های مختلف نویسندگان علمی– تخیلی ارائه شده است؛ از جمله از ژول ورن به عنوان یکی از بانیان این گونه ادبی، از ایزاک آسیموف و آرتور سی کلارک که استادان بزرگ داستان‌های علمی– تخیلی نامیده شده‌اند، از نویسندگانی مثل فیلیپ ک. دیک و اورسولا لوگرین که از داستان‌های علمی– تخیلی برای بیان دلمشغولی‌های اجتماعی و فلسفی خود به‌کار گرفته‌اند و بالاخره از نسل جوان‌تری که تازه به میدان آمده‌اند.

